13980818

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة ۱۷

۱۸ آبان ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد مسئلة سوم از مسائل عروه کتاب العدد صحبت می‌کردیم.

مرحوم سید فرمودند که «ذكروا أنّها لو رأت الدم مرة ثم بلغت سن اليأس أكملت العدة بشهرين‌

و في الجواهر: بلا خلاف أجده فيه»

این مطلب را در کلام آقایان مراجعه کردم خلافی در مسئله ندیدم. آیا واقعاً این مقدارهایی که در کلمات هست اجماع تلقی می‌شود یا نمی‌شود. اولین کسی که این بحث را طرح کرده مرحوم شیخ طوسی در کتاب‌هایش هست. خود شیخ طوسی هم در بعضی کتاب‌هایش به آن شکلی که باید مطلب را نیاورده. در تهذیب شیخ طوسی جالب است. اینکه این روایت هارون بن حمزة مربوط به یائسه شدن زن هست این را در نهایه و خلاف و مبسوط و تألیفات مفصل اینها به این تصریح نکرده ولی در تهذیب تصریح کرده. تهذیب استبصار هردوشان تصریح کرده بعد از اینکه روایت هارون بن حمزه را می‌آورد تهذیب جلد۸، صفحة ۱۲۱ حدیث ۴۱۶ که پانزدهم باب است بعد از روایت هارون بن حمزه می‌گوید فهذا الخبر نحمله علی من تیأس من المحیض بعد الحیضة الاولی لأن من هذا حکمها علیها أن تعتدّ بتلک الحیضة و تعتدّ بعدها بشهرین.

اینکه می‌گوید فهذا الخبر نحمله در استبصار ج۳، صفحة ۳۲۵ رقم ۱۱۵۶، نهم باب می‌گوید

فَالْوَجْهُ فِي هَذَا الْخَبَرِ أَنْ نَخُصَّهُ بِامْرَأَةٍ قَدْ يَئِسَتْ مِنَ الْمَحِيضِ بَعْدَ أَنْ حَاضَتْ حَيْضَةً وَاحِدَةً فَإِنَّهَا بَعْدَ مُضِيِّ تِلْكَ الْحَيْضَةِ تَعْتَدُّ بِشَهْرَيْنِ عَلَى مَا تَضَمَّنَهُ الْخَبَرُ الْأَوَّلُ.

اینکه اینجوری تعبیر می‌کند در حالی که روایت دارد ثم ارتفع حیضها. یعنی دیگر حیض نمی‌بیند. اینکه چرا اینجوری تعبیر کرده دو جهت می‌تواند داشته باشد. یک جهتش این هست که ارتفع حیضها معنایش این نیست که حتماً به سن یأس رسیده. ممکن است دیگر خون نبیند ولی هم سن‌هایشان خون می‌بینند. این در شرایطی قرار گرفته دیگر خون ندیده. مجرد ارتفع حیضها معنایش بلوغ سن یأس نیست.

همان آیة شریفه که زنی که بحث ارتیاب و اینها را هم مطرح کرده که آنجا آن که ملاک هست بلوغ به سن یأس هست و الا ممکن است زن خودش مأیوس باشد، یأس شخصی داشته باشد دیگر مطمئن است که خون نمی‌بیند ولی هم قطارهایش خون می‌بینند. آن شکی که در آیة قرآن وجود دارد در این است که به سن یأس رسیده یا به سن یأس نرسیده. یعنی اگر یقین داشته باشد که به سن یأس نرسیده ولو خودش شخصاً مأیوس از اینکه دیگر خون ببیند این حکم یائسه را ندارد، این عدة ثلاثة اشهر را باید داشته باشد. بنابراین ارتفع حیضها خودش صریح نیست در اینکه این مربوط به یائسه است.

ولی با قرینة روایاتی که

مرحوم شیخ روی این نکته، روی ارتفع حیضها تکیه نمی‌کند. چون بعضی روایات دارد کسی هست که هر ۳ سال، ۴ سال، یک بار حیض می‌بیند. آن آخرهایی که زن از ۴۰ سال که بگذرد گاهی اوقات کالیائسه شده هر ۳، ۴ سال، روایات مختلف هست. بعضی روایات می‌گوید این شخص به عدة زمان اقراء، زمانی که مستقیمة الحیض بوده باید مراجعه کند بعضی روایات می‌گویند که این عدة ثلاثة اشهر را باید نگه دارد. که مرحوم شیخ بین اینها جمع کرده می‌گوید آن کسی که عدة قبلی داشته، عدة مستقیمة الحیض قبلاً بوده آن به آن عدة قبلی‌اش مراجعه می‌کند. ولی اگر کسی قبلاً مستقیمة الحیض نبوده یا فراموش کرده آن عدة قبلی‌اش را، آن به ثلاثة اشهر مراجعه می‌کند. علی ای تقدیر ارتفع حیضها را گویا مرحوم شیخ یک معنایی گرفته که ولو معنای ارتفع حیضها به این زودی‌ها خون نمی‌بیند. یعنی کسی که در هر ۳ سال، هر ۴ سال، هر ۵ سال خون می‌بیند این را عرفاً ارتفع حیضها صدق می‌کند. ولو یائسه نشده. حتی یائسة شخصی هم نشده. یعنی خودش هم شخصاً ممکن است یائسه نشده باشد و خون هم ببیند. ولی ارتفع حیضها این دیگر چیزی که کاليائسه است عرفاً یائسه تلقی می‌شود. این است که ایشان تعبیر نخصه تعبیر کرده.

قبل از شیخ طوسی این مطلب در کلمات قدیمی‌ها نیست این بحثش. من پیدا نکردم. کسانی که کلینی که این روایت را در کافی آورده خودش نشانگر این است که به این عمل می‌کند ولی فتوای صریحی قبل از مرحوم شیخ طوسی من ندیدم. حالا آیا این مقدارها کافی هست برای اینکه این روایت اگر ضعف سند دارد جبران ضعف سند می‌کند. به نظر ما بحث ضعف سند که جبران بشود باید اطمینان‌بخش باشد. انسان اطمینان داشته باشد که ولو این روایت ضعیف السند هست اصحاب یک قرائنی برایشان بوده که این راوی ضعیف السند اینجا دیگر دروغ نگفته، اینجا راست گفته و امثال اینها. کأنّ انگیزة کذب وجود نداشته امثال اینها. این نکته‌ای نیست که بخواهد به خاطر آن دروغ بگوید و امثال اینها اگر شخصی مطمئن بشود به اینکه با توجه به اینکه هیچ مخالف صریحی در مسئله نیست بنابراین این روایت را صحیح می‌دانستند اصحاب، اطمینان به صدور این روایت پیدا کند فبها. ولی اگر اطمینان پیدا نکند خیلی مشکل هست که ما بگوییم ضعف سند این روایت جبران می‌شود.

تصورم این است که خیلی وقت‌ها از عمل اصحاب می‌فهمیم این روایت صحیح می‌دانستند، سندش را تصحیح می‌کردند نه سند را تصحیح نمی‌کردند به قرینه‌های خارجیه می‌گفتند که این روایت راوی ضعیفش در این خصوص این روایت داعی بر کذب نداشته و امثال اینها.

شاگرد:

استاد: آن یک مرحلة دیگر بحث. ما که تصحیح می‌کنیم. ما این روایت را تصحیح می‌کنم.

مبنای مرحوم سید را عرض می‌کنم که می‌گوید این روایت ضعف سند دارد ولی ضعف سندش مجبور هست به عمل اصحاب. عمل اصحاب آن مقداری که ثابت هست از شیخ طوسی به بعد است.

در مورد شیخ طوسی هم یک صحبتی الآن عرض می‌کنم. با ابهاماتی که در نحوة انتقال مضمون روایت در کلمات علما وجود دارد که عبارت‌هایشان را در جلسة قبل هم خواندم و اشاره کردم.

آیا این جبران ضعف سندی که مرحوم سید می‌فرماید چقدر می‌توانیم بگوییم این روایت ولو ضعف سند دارد به وسیلة عمل اصحاب جبران می‌شود.

جبران ضعف سند به عمل اصحاب در صورتی هست که عمل اصحاب اطمینان به صدور روایت ایجاد کند. و این مقدارها یعنی عملی که از شیخ طوسی به بعد هست و امثال اینها خیلی مشکل هست ما بگوییم که اینها روایت را با وجود ضعیف بودن می‌گفتند که قابل عمل هست یک قرائن شخصیه‌ای در نزدشان بوده که به وسیلة آن قرائن صدور این روایت برایشان محرز شده بوده، اطمینان‌بخش شده بوده که مابه وسیلة عمل اصحاب برای ما اطمینان به روایت ایجاد بشود.

اینها خیلی وقت‌ها قرینه است بر اینکه این روایت را تصحیح می‌کردند، سندش را تصحیح می‌کردند. نه اینکه منهای تصحیح سند بگویند ضعیف است ولی به قول بعضی از علما کلّ ما ازدادت ضعفا ازدادت قوتها. کأنّ اینجوری هست یک روایتی که با اقرار و اعتراف به ضعف سند بخواهند به آن عمل کنند. این معلوم نیست اینجوری باشد.

تصحیح می‌کردند راوی را قبول داشتند، یعنی همان روش‌هایی که ما می‌گوییم مثلاً. فرض کنید یزید بن اسحاق شعر ما توثیق می‌کنیم، اینها هم ولو به اعتبار اینکه یک راوی مشهوری است که هیچ جای تضعیفی برایش نشده. مثلاً قاعدة مشاهیری که مرحوم آقای تبریزی قائل بودند. فرض کنید به همچین قرائنی.

یزید بن اسحاق شعر که در این روایت هست که گیر سند او هست این را تصحیح می‌کرد، یعنی اصحاب ثقه می‌دانستند. و الا اینکه بگوییم اینها نه روایت را ضعیف السند می‌دانستند با وجود ضعیف السند بودن قرائن شخصیه‌ای بر خصوص پذیرش این روایت در نزد اصحاب بوده خیلی مشکل است. حالا اگر مطلبی باشد که خیلی اجماع قوی داشته باشد بگوییم آن یک شهرت قدمایی محکم بوده. این شهرت قدمایی یک نوع ارتکاز معاصر مرسوم را ایجاد می‌کرده. آن ارتکاز، آن یک مرحلة دیگری است. ولی این روایتی که از اوّلی که این روایت مطرح شده از شیخ طوسی است، مطلبی که دارد. همین شیخ طوسی هم در خلاف این مطلب را ندارد. در مبسوط هم بحث یأس را ندارد. عبارت خلاف را هم خواندم عبارتش را در جلسة قبل با وجودی که از شافعی بحث ارتفاع حیض و امثال اینها را مطرح می‌کند هیچ صحبت اینکه به سن یأس برسد چه می‌شود ندارد.

نمی‌خواهم بحث خلاف را مخالف تلقی کنم. در خلاف در جایی که شاید متناسب بود به تناسب این بحث را بیاورد این را نیاورده. در مبسوط هم عبارتش این است

و ان رأت دماً قبل ذلک،

قبل از سه ماه دمی ببیند

ثم ارتفع حیضها لعذرٍ اضافت الیه شهرین

بحث یائسه بودن را ندارد. مبسوط کتاب مفصلی است خیلی سریع گشتم. یک مطلبی در بیاید نمی‌توانم مطمئنم بگویم اینجور نیست. کل بحث مبسوط را تورق کردم چیز غیر از این عبارتی که به این بحث بخورد درش پیدا نکردم.

این که هست از شیخ طوسی در نهایه هست که عبارتش را خواندم که آن هم صریح در یأس نیست.

آنکه صریح در یأس هست شیخ طوسی در تهذیبین است. در تهذیبین صریح در یأس هست، بعد از ایشان صریح در یأس از نزهة الناظر و جامع الشرایع، شرایع و زمان معاصرین محقق حلی هست. و الا عبارت‌های قبلی‌ها، همچنان که عبارت‌هایشان را خواندم خیلی صریح در کلمة یأس نیست و تعبیراتی دارد که یک مقداری خیلی روشن نیست که واقعاً یأس را می‌خواهند بگویند یا قبل از یأس را هم می‌خواهند مطرح کنند.

به نظر ما این روایت قابل اعتماد هست و از جهت سندی ما به این روایت می‌توانیم عمل کنیم با قرینه‌ای که در جلسة قبل در مورد توثیق یزید بن اسحاق شعر عرض شد.

در مورد متنش این روایت یک تعبیری داشت

في امرأة طلّقت، و قد طعنت في السنّ، فحاضت حيضة واحدة، ثم ارتفع حيضها، فقال: تعتدّ بالحيضة و شهرين مستقبلين، فإنّها قد يئست من المحيض.

این روایت چی می‌خواهد تعبیر بکند؟ فإنّها قد یئست من المحیض.

مرحوم سید تعبیرشان این بود که «و المراد من التعليل أنّها حيث يئست من المحيض فتنتقل عدتها من الأقراء إلى الأشهر و يستفاد منه أنّ العدة لا بد منها و يكون الشهران بدل القرئین الآخرين»

چون یئس از محیض پیدا کرده باید عده‌اش از اقراء به اشهر منتقل بشود. هیچ توضیحی ایشان نمی‌دهد که حالا چون یائسه شده، این یائسه شدن چه نکته‌ای دارد که این یائسه شدن باید عدة از اقرائش تبدیل به اشهر بشود.

توضیح تعلیلی که مرحوم سید دارد نیازمند به یک بحثی هست، این بحث را فردا ان‌شاءالله در موردش صحبت می‌کنیم، رفقا در کلاس راهنما عرض بکنم این را مراجعه کنند. اصلاً یک بحث هست این حکمی که این روایت هست طبق قاعده است یا خلاف قاعده است.

مرحوم حاج آقا تقی قمی در مبانی منهاج الصالحین حکم این روایت را طبق قاعده دانسته. جلد ۱۰، صفحة ۳۸۲.

مرحوم آقای فاضل در تفصیل الشریعة، قسمت طلاق، صفحة ۱۲۱ حکم را خلاف قاعده دانسته. قبل از اینها هم از عبارت، فرصت نکردم کلمات همة آقایان را ببینم ولی نهایة المرام مرحوم صاحب مدارک را که نگاه می‌کردم از عبارتش استفاده می‌شود که طبق قاعده می‌داند این روایت را. نهایة المرام، جلد۲، صفحة ۹۳ ایشان، در اینها فقط عبارت نهایة المرام را می‌خوانم بقیة عبارت‌ها را آقایان مراجعه کنید به همان آدرس‌هایی که دادم امشب در کلاس راهنما رفقا نمی‌خواهم بحثش را شروع کنم، خود رفقا اوّل فکر کنند. عبارت توضیحی دارد، روی آن فکر کنید.

صاحب مدارک در نهایة المرام شرح مختصر نافع است. در شرح مختصر النافع می‌گوید قوله لو رأت المطلق الحیض مرتین ثم بلغت الیأس... الخ هذا الحکم مقطوع به فی کلام الاصحاب. بعدش روایت هارون بن حمزه را آوردند، بعدش می‌فرمایند که و هذه الروایة قاصرة من حیث السند ان اثبات هذا الحکم و ان کان العمل بمضمونها احوط. احوط بودن چطور احوط هست خود این یک بحثی دارد که این روایت اصلاً.

بحث دیگری اینجا مطرح هست، این روایت این هست که یک بار حیض ببیند بعد یائسه بشود. حالا اگر دو بار حیض دید یائسه شد چی؟ ایشان می‌گوید: ولو فرض بلوغها حد الیأس بعداً حاضت مرتین احتمل سقوط الاعتداد عنها للاصل. که اصل اولی این هست که این اصلاً عده نداشته باشد. این قاعده را خلاف اصل گرفته. بنابراین در این صورتی که حکمش در روایت صریحاً، موضوعی که این موضوع روایت به آن صریحاً نپرداخته باید بگوییم عده ساقط است، دیگر عده ندارد. و اکمال العدة بشهرٍ. یک احتمال دیگر این هست که بگوییم نه اکمال العدة بشهرٍ. دو تا حیض دیده، آن دو تا حیض به منزلة دو تا ماه، یک ماه دیگر هم ضمیمه بشود که می‌شود سه ماه، کأنّ عدة سه ماهه شده. کما یلوح من الروایة. از روایت این مطلب استفاده می‌شود. احتمال دارد که ما با توجه به روایت این مطلب را تمام کنیم. کأنّ خلاف قاعده می‌داند.

این اصل چی است، اینها را هم تأمّل بفرمایید آن بحث این را ببینیم ایشان چی می‌خواهند بفرمایند.

توضیح بیشتر عبارت مرحوم سید باشد بعد از اینکه این بحث اینکه اصل در مسئله چی هست را بعداً در موردش صحبت کنیم.

اما ما یک معنای دیگری برای تعلیل روایت می‌خواستیم مطرح کنیم. یک معنایی براساس، این احتمال می‌دادیم که این روایت ناظر به مطلب دیگری باشد. هارون بن حمزة یک روایت دیگری ازش نقل شده است، آن روایت این بود که: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ‏ جَارِيَةٍ حَدَثَةٍ طُلِّقَتْ وَ لَمْ تَحِضْ بَعْدُ فَمَضَى لَهَا شَهْرَانِ ثُمَّ حَاضَتْ أَ تَعْتَدُّ بِالشَّهْرَيْنِ قَالَ نَعَمْ وَ تُكْمِلُ عِدَّتَهَا شَهْراً فَقُلْتُ أَ تُكْمِلُ عِدَّتَهَا بِحَيْضَةٍ قَالَ لَا بَلْ بِشَهْرٍ مَضَى، آخِرُ عِدَّتِهَا عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ أَوَّلُهَا.»

کسی که هنوز حیض ندیده، جاریه‌ای هست که شابّه هست و حدثه است. شابّه هنوز حیض ندیده. قانونش این هست که عدة سه ماهه، و اللائی لم یحضن که در آیة قرآن هست ناظر به این است. کسی که هنوز حیض ندیده آن عده‌اش سه ماهه است. این دو ماه عده نگه داشت حیض دید. این چی کار کند؟ از حالا شروع کند سه تا حیضه نگه دارد. امام علیه السلام می‌فرمایند نه، این آن دو ماه قبلی‌اش حساب می‌شود، یک ماه دیگر هم ضمیمه می‌کند. راوی سؤال می‌کند یک ماه ضمیمه کند یا یک حیضه ضمیمه می‌کند. چون سابق دو ماه عده نگه می‌داشتند حیض ندیده بود. بنابراین عده‌اش، عدة شهری بود. حالا که حیض دیده قاعده‌اش این است حالا کأنّ بحیض است، عده نگه دارد. امام علیه السلام می‌فرماید نه همان جوری که عده شروع شده همانجور باید ادامه پیدا کند، کأنّ تلفیق خلاف قاعده است. قاعده این است که وقتی دو تا، هم تلفیق خلاف قاعده است هم آن عدة قبلی را همین که بخواهیم بگوییم به هم می‌خورد و به آن دو ماه اعتنا نمی‌شود نه، این به آن دو ماه اعتنا می‌شود. یک ماه جدید ضمیمه می‌شود، کأنّ سه ماهه می‌شود. به تعبیر دیگر کأنّ ملاک بر اینکه عده‌اش بالاقراء باشد یا بالشهور باشد آغاز عده است. اگر آغاز عده طرف حیض می بیند به حیض، اگر آغاز عده حیض نمی‌بیند به شهور باید عده نگه دارد. این یک قاعده، قانون با توجه به این مقدمه‌ای که از این روایت استفاده می‌شود بیاییم در روایت خود بحث ما.

روایت مورد بحث ما این هست که زنی هست که یک حیضه دیده بعد یائسه شده. طبق قانون شخصی که یائسه شده این آن قانون نمی‌شود اینجا پیاده بشود. این قانونی که عدة سه قرعه اینجا بخواهد پیاده بشود، خب یائسه شده، یائسه شده اشاره به این هست که آن قاعده‌ای که عده باید تلفیقی نباشد و ملاک همان حالت زن در هنگام طلاق باشد آن ملاک اینجا تطبیق نمی‌شود. بنابراین بر خلاف قاعده اینجا باید یک عدة ملفّق انجام بشود. عده‌ای که تلفیق هست حیضةٍ و شهرین شده است. این فإنّها قد یئست من المحیض می‌خواهد اشاره به این بکند که آن قاعدة اولیه که در اینجور موارد هست که تلفیق نباید بشود، این قاعده اینجا نمی‌تواند پیاده بشود. چون اینجا نمی‌تواند پیاده بشود شارع مقدس آمده یک قاعدة جایگزین قرار داده، تلفیق کرده، گفته به جای دو تا حیضه‌ای که باید این زن می‌دیده و این دیگر یائسه شده دیگر خون نمی‌بیند دو تا ماه را بدل قرار داده برای آن دو حیضه‌ای که باقی مانده. این اینجوری.

البته اگر این روایت از نظر سند خوب بود این معنا خیلی خوب بود و می‌توانستیم به راحتی روایت مورد نظر را با این روایت معنا کنیم. ولی مشکل این روایت این است که از جهت سند مشکل دارد. سند روایت را بخوانم، یک مطلب توضیحی دارد و یک مشکل سند را هم بعد عرض می‌کنم.

سَعْدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ إِسْحَاقَ شَعِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ حَمْزَةَ الْغَنَوِيُّ الصَّيْرَفِيُّ

اینجا عن محمد بن بندار عن ماجیلویه ظاهراً «عن» زائد است. محمد بن بندار ماجیلویه است. ماجیلویه ظاهراً یک لقب خانوادگی اینهاست. یک مقداری هم در نسب این خانواده در رجال نجاشی اشتباهاتی هم رخ داده. اینجا بندار مکنای به ابوالقاسم بوده. اسمش هم عبدالله بوده. عبدالله ملقب به بندار مکنای به ابوالقاسم. این دو تا پسر داشته. یک پسرش علی بوده، یک پسرش محمد بوده. علی یک پسری داشته به نام آن هم محمد که محمد بن علی ماجیلویه استاد شیخ صدوق همان است. بندار یک پسر دیگر به نام محمد داشت. این محمد بن بندار همان هست. که این محمد که پسر بندار هست آن هم یک پسر داشته به نام علی. یعنی بندار دو تا پسر داشته، یکی محمد بوده، یکی علی، محمد پسری به نام علی داشته، علی پسری به نام محمد داشته. محمد بن علی [ماجیلویه] استاد شیخ صدوق هست. علی بن محمد استاد کلینی است. علی بن محمد بن بندار، یا علی بن محمد بن عبدالله. این محمد بن بندار داماد برقی بوده و محمد بن ابی القاسم که در رجال نجاشی هم ترجمه شده سیدٌ فی هذه الطائفه خیلی با احترام ازش یاد می‌کنند. یک قدری اینها قاتی شده بین پدر و پسر قاتی شده. آن که نوة برقی هست استاد کلینی هست که علی بن محمد بن بندار، یا علی بن محمد بن عبدالله است. نوة دختری برقی، احمد.

شاگرد:

استاد: چیزهایی که نجاشی اشتباه کرده شما می‌خواهید. علی بن محمد بن عبدالله استاد شیخ کلینی هست. علی بن محمد بن بندار، یا علی بن محمد بن ابی القاسم، یا علی بن محمد بن عبدالله، این سه یک نفر هستند. این نوة دختری برقی هست. پدر این آقا که محمد باشد، که همین محمد بن بندار ما هست که داماد برقی است این پدر و پسر هر دو شاگرد برقی بودند. هم پدر شاگرد برقی هست هم پسر شاگرد برقی هست. هم علی، هم محمد. استاد شیخ صدوق که پسرعموی استاد کلینی است، استاد کلینی علی بن محمد بن بندار هست، استاد صدوق محمد بن علی بن بندار هست یا محمد بن علی بن ابی القاسم هست. استاد صدوق از محمد بن بندار که عمویش هست خیلی وقت‌ها روایت می‌کند. عن عمه محمد بن علی ماجیلویه عن عمه علی بن محمد بن بندار از این فراوان نقل می‌کند. این سلسلة این خانواده.

در مورد این خانواده کلمة ماجیلویه گفته شده. استاد صدوق محمد بن علی ماجیلویه در موردش گفته شده. در مورد خود محمد بن بندار ملقب به ماجیلویه، این ماجیلویه ظاهراً لقب خانوادگی است. بعضی وقت‌ها لقب خانوادگی هست همة افراد مختلف آن خانواده. نمی‌دانم ماجیلویه چی است، اصلاً ماجیل چی است. کلمة وِیْهْ پسوند نسبت و شباهت است. سیبوِیْهْ به معنای سیب وَشْ، سیب‌گونه، شبیه سیمینه، «ینه» فارسی که پسوند سیمینه، زرینه امثال اینها است. «ُویِهْ» هم پسوند نسبت و شباهت است. یک چیزی که منسوب به یک شیء باشد، شبیه به یک شیء باشد، تلفظ فارسی‌اش «ُویِهْ» هست، عربی‌اش «وَیْهْ» است. یک نحوی معروف هست نفتوَیْهْ. نفتوَیْهْ در معجم الادبا ترجمه‌اش هست. ابراهیم نِفْطْوَیْهْ، اسم پدرش یادم رفته. ابواسحاق ابراهیم نفطوَیْهْ هست. این در تاریخ معجم الادباء ببینید، شعرهایی که در مذمتش و هجوش گفتند می‌گویند که این خیلی سیاه سوخته بوده، قیافه‌اش نِفْطوَیْهْ به خاطر اینکه خیلی سیاه بوده. نفت‌های قدیم، نفت که نبوده، نفت کوره بوده خیلی سیاه بوده، به اعتبار این می‌گوید

أَحرَقَهُ اللهُ بِنِصفِ اسمِه

وصَيَّر البَاقِي صُراخًا عليه

ای کاش خدا با نصف اسمت تو را بسوزاند با آن وَیْهْ، پسوند داد و بیداد کردن که براساس، یک کسی که از دنیا می‌رود ناله می‌کنند، خدا نصف اسمت را هیزم سوزاندنت قرار بدهند. آنهایی که عاشقش هستند آن وَیْهْ آنها را هم صراخا علیه باشد.

ماجیلویه هم این شکلی است. نمی‌دانم ماجیل چی است. چه کلمه‌ای هست که این وَیْهْ به آنها. اینها واژه‌های قدیمی هست که یک مقداری از بین رفته. ظاهراً برای این خانواده است. این محمد بن بندار ماجیلویه که داماد احمد برقی هست. خیلی محترم بوده و ثقه بوده و در وثاقت او بحثی نیست. ولی محمد بن علی صیرفی این همان شخصی است که مشکل دارد. ابوسمینه است که ما در بحث ارث مفصل در مورد این بحث کردیم و اینکه نتوانستیم محمد بن علی صیرفی ابو سمینه را تصحیح کنیم. این روایت همچین مشکلی دارد. این روایت مشکل سندی دارد و اگر مفاد این روایت را طبق قاعده بدانیم خوب است. این روایت را با مفادی که دارد فإنّها قد یئست من المحیض را بر طبق آن معنا کنیم.

شاگرد: معارض هم دارد. کافی دارد امه‌ای که حیض نمی‌بیند باید یک ماه و نیم

استاد: این چه ربطی به این دارد. امه نیست، جاریه امه نیست. جاریه حره است. تازه بعداً هم حیض دیده. ممکن است معارض داشته باشد. مراجعه نکردم ببینم معارض دارد یا معارض ندارد. نمی‌خواهم بگویم حتماً معارض ندارد. ولی می‌خواهم عرض کنم اگر مفادش را طبق قاعده بدانیم برای تفسیر فإنّها قد یئست من الحیض خوب است. ولی اگر مفادش را طبق قاعده ندانیم، این مهم است قاعده در این مسئله چه اقتضائی دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: عمل اصحاب توثیق را می‌رساند یعنی این اصحاب در توثیقات همه با هم اتفاق داشتند؟ اختلافاتی که در بحث‌های رجالی و اصولی دارند و اینها چطور می‌رساند که عملشان مبتنی بر توثیق است و چطور احرازشان کنیم؟

[پایان]